

مفعول مطلق در زبان فارسی

(تحقیقی در حاشیه دستور تاریخی)

دکتر چنگیز مولائی*

چکیده:

دستورنویسان زبان فارسی متفق القول اند که کاربرد مفعول مطلق در زبان فارسی تحت تأثیر نحو زبان عربی پدید آمده است. در مقاله حاضر نگارنده کوشیده است تا با ارائه شواهدی از متون باستانی زبانهای ایرانی نشان دهد که رأی دستورنویسان در این مورد صائب نیست و این حالت دستوری نه تنها یکی از حالت‌های رایج نحوی در زبان پارسی است، بلکه چنان که قراین موجود نشان می‌دهد، سابقه کاربرد آن به دوره هند و ایرانی می‌رسد و نتیجتاً کاربرد آن در زبان فارسی بازمانده همین حالت نحوی زبانهای هند و ایرانی است.

واژه‌های کلیدی: مفعول مطلق، سابقه تاریخی، زبانهای ایرانی، زبان عربی

به هنگام بررسی متون ادبی کهن فارسی، در بافت جملات گاه کلماتی را مشاهده می‌کنیم که نقش دستوری آنها با حالت نحوی مفعول مطلق در زبان عربی مطابقت می‌کند؛ به عبارت دیگر، این قبیل کلمات در زبان فارسی نیز همانند مفعول مطلق عربی معنی فعلی

* - استادیار گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تبریز

را که از آن مشتق‌اند، مؤکد می‌سازند و یا برای بیان نوع آن فعل به کار می‌روند؛ مثال از نظم فارسی:

بلرزیدی زمین: لرزیدنی سخت	که کوه اندر فتادی زو به گردن
بجنید؛ جنیدنی با شکوه	چو از زلزله کالبدهای کوه
گفتمش؛ گفتنی که پسندند	نه که خود زیرکان بدان خندند
نگه کرد رنجیده در مسن فقیه	نگه کردن عالم اندر سفیه

(منوچهری)
(نظامی)
(نظامی)
(سعدی)

مثال از نثر پارسی (قصص قرآن مجید):

«حق تعالی ... ایشان (= اهل سبا) را از هم بپراگند؛ پراگندنی تا همه جهانیان در استیصال بدیشان مثل زند...»^۱

مثالی دیگر از نثر پارسی (تاریخ بیهقی):

«ترا بکشتنی کشم که هیچ گناهکار را نکشته‌اند که ترا گناهی است بزرگ...»^۲
تا آنجا که نگارنده می‌داند دستور نویسان ما یا از بحث درباره کاربرد این مقوله نحوی در زبان فارسی اجتناب کرده‌اند و یا کاربرد آن را در زبان فارسی متأثر از زبان عربی انگاشته، صرفاً به خاطر پرهیز از استعمال لفظ تازی آن را با نوعی قید در این زبان تطبیق داده‌اند؛ چنان که مرحوم استاد خیامپور با عنایت به این که مفعول مطلق بیان نوع فعل در زبان عربی غالباً با صفت همراه است (مانند إصبر صبراً جمیلاً) در ابیات مذکور به ترتیب «لرزیدنی سخت»، «جنیدنی با شکوه»، «گفتنی که پسندند» و «نگه کردن عالم اندر سفیه» را یکجا قید کیفیت مفرد (= مفعول مطلق نوعی) تصور کرده است.^۳ دکتر شریعت نیز بر آن است که «گاهی یاء نکره باعث ایجاد ترکیبی می‌شود که آن را در عربی مفعول مطلق گویند

و در فارسی آن را باید با متعلقاتش یک قید حالت حساب کرد، مانند: غلامان را بفرمود تا بزدند؛ زدنی سخت...»^۴

موضوع تطبیق مفعول مطلق در زبان فارسی با قید کیفیت یا حالت و یا در صورت لزوم وضع اصطلاحی جدید برای آن، امری است که پژوهش حاضر متکفل آن نیست؛ اما تحقیق و تفحص در خصوص این که آیا کاربرد آن در متون نظم و نثر فارسی چنان که برخی از محققان پنداشته‌اند واقعاً تحت تاثیر نحو عربی پدید آمده، یا جزء حالات اصیل نحوی است که نمونه‌هایی از استعمال آن را در کهن‌ترین آثار بازمانده از زبانهای ایرانی می‌توان بازیافت، موردی است که به تفصیل به بررسی و تبیین آن خواهیم پرداخت، اما پیش از طرح موضوع ضروری است چند نکته مهم یادآوری شود:

نخست این که از قواعد عربی آنچه در زبان فارسی مورد استفاده قرار می‌گیرد، قسمتی از قواعد صرف است نه نحو، و هیچ‌یک از علمای دستور- جز این مورد استثنایی- تاثیر و یا کاربرد مقولات نحو عربی را در زبان فارسی متذکر نشده‌اند؛ حتی جملات و عبارات عربی که عیناً وارد زبان فارسی شده‌اند، مطابق قوانین نحوی حاکم بر زبان فارسی هر کدام عهده‌دار نقش دستوری خاصی در تکمیل عبارتهای فارسی شده‌اند.^۵ از سوی دیگر هرگاه از پیشینه زبان فارسی و دیگر زبانهای منشعب از ایرانی باستان اطلاعی در دست نبود، به ظاهر چاره‌ای جز عاریتی دانستن مفعول مطلق در نحو فارسی نداشتیم، لیکن انبوه شواهد و گواهیهای موجود در متون باستانی به زبانهای اوستایی، فارسی باستان و فارسی میانه خلاف چنین تصویری را اثبات می‌کند.

در متون موجود اوستایی کلمات و واژه‌هایی وجود دارد که بارتولومه و به پیروی از او رایخلت آنها را با اصطلاح لاتینی Absolutivum مشخص کرده‌اند.^۶ این قبیل کلمات ستاک یا ماده مشخصی ندارند و عموماً بالاحقه مفعولی مفرد و گاه جمع همراه هستند. آنچه در مورد این دسته از کلمات در بافت جملات قابل توجه می‌نماید، این است که اغلب آنها با فعلی که همراه آن به کار می‌روند از یک ریشه‌اند؛ به عبارت دیگر، از همان

فعل مشتق‌اند و از لحاظ معنایی نیز فقط معنی فعل را مؤکد می‌سازند؛ مثلاً در یشت ۸، بند ۴۲ ضمن عبارتی می‌خوانیم:

kaḍa xā aspō.staoyehīš apam yžāraṃ aiwi yžārōm

«کی خانی‌های (= چشمه‌های) نیرومندتر از اسب آبها جاری خواهند شد^۷ جاری شدنی؟» در این عبارت از یشت هشتم واژه yžāraṃ فعل مضارع التزامی سوم شخص جمع از ریشه yžar- به معنی «جاری شدن» و واژه aiwi yžārōm که بالاحقّه مفعولی مفرد -ōm همراه است، با پیشوند aiwi از همان ریشه مشتق است و برای تاکید معنی فعل مذکور به کار رفته است؛ نیز در یشت ۱۰، بند ۲۱ آمده است:

yačit hvastōm aṇhayeiti yačit tanūm apayeiti ačit dim nōit rāšayente

«چنانچه او (=دشمن مهر) نیزه‌ای بیفکند نیک افکندنی و چنانچه [آن نیزه] به تنی

برخورد، او را مجروح نکند (تحت اللفظ: نکنند).»

در عبارت اخیر نیز a ṇhayeiti فعل مضارع سوم شخص مفرد از ریشه ah- به معنی

«انداختن و افکندن (تیر و نیزه)» و واژه hvastōm با قید hu- به معنی «خوب، نیک» مشتقی

از همان ریشه است. همچنین در عبارتی که ذیلاً از یشت ۱۳، بند ۱۸ نقل می‌شود، barāt

(فعل مضارع التزامی، سوم مشخص مفرد) و hubōrōtā هر دو از ریشه bar- «بردن، پاییدن،

پاس داشتن» مشتق‌اند:

āaṭ yō nā hiš hubōrōtā barāt jva, ašaonam fravašayō, hō aṇhāiti zazuštōmō xšayō ... mašyānam

«پس مردی که در زندگانی [خویش] آنان را - فروهرهای پاکان را- پاس بدارد پاس

داشتنی نیک^۸ او پیروزمندترین شهریار مردمان خواهد شد.»

دامنه کاربرد این مقوله نحوی تنها به متون اوستایی محدود نمی‌شود^۹ و نمونه‌هایی از

آن در نوشته‌های فارسی باستان نیز که نیای فارسی کنونی است، مشاهده می‌شود؛ چنان که

در کتیبه بیستون ستون اول سطرهای ۲۱-۲۲ از زبان داریوش نقل شده است:

martiya hya āgariya āha avam ubartam abaram hya arika āha avam ufrastam aparsam.

«مردی که وفادار بود او را نواختم نواختنی نیک، آن که نافرمان بود او را پرسیدم (= بازخواست کردم) پرسیدنی سخت».

در شاهد مذکور از فارسی باستان افعال *abaram* و *aparsam* هر دو فعل ماضی استمراری اول شخص مفرد هستند و واژه‌های *ubartam* و *ufrastam* همراه با افعال مذکور به ترتیب از ریشه‌های *bar-* «بردن» در اینجا «نواختن، پاداش دادن» (قس. یشت ۱۳، بند ۱۸) و *fraθ-* «پرسیدن» در اینجا «بازخواست کردن، مجازات کردن» مشتق‌اند و صرفاً از باب تاکید معنی فعل و بیان شدت عمل قبل از افعال مذکور به کار رفته‌اند. شایان ذکر است که سابقه کاربرد این ساخت در متن‌های هندی باستان نیز به چشم می‌خورد؛ چنان که معادل عبارت فارسی باستان *ubartam bar-* (اوستایی *hubōrōtā bar-*) در هندی باستان به صورت *subhṛtam bhar-* (قس؛ *nud- pranódam* در ریگ ودا، کتاب دهم، سرود ۱۶۵، بند ۵) استعمال شده و چنان که بنونیست یادآوری کرده است کاربرد آن نوعی *figure etymologique* محسوب می‌شود که سابقه استعمال آن به دوره هند و ایرانی می‌رسد.^{۱۱}

ادامه کاربرد این ساخت دستوری در آثار بازمانده از فارسی میانه نیز قابل توجه است. البته در آثار فارسی میانه کلمه‌ای که برای تاکید معنی فعل می‌آید از لحاظ ساخت اسم مصدری است مشتق از همان فعل که غالباً با حرف اضافه *pad*، *be* و نظایر آن همراه است.

به عنوان مثال در زند بهمن یسن فصل ۷، بند ۷ می‌خوانیم:

ān kay ka sīh sālag bawēd ... pad a – mar drafš spāh... pad tāzišn ul tāzēnd tā wih- rōd ...

«هنگامی که آن کی (= پادشاه) سی ساله باشد... با درفش [و] سپاه بی‌مر ... تا وهرود

به تازش بتازند...»^{۱۱}

نیز در بندهش ایرانی، بخش پانزدهم که مطالبش درباره پل چینود و روان در گذشتگان

است، عبارتی به صورت زیر آمده است:

agar ān ruwān druwand, gōwēd ēn ān tan, gyān ud tan kē-š abāg be dwārišn
dwārīd hēm pas az ēdar ō ku dwārēm¹²

«اگر آن روان دروند (= پیرو دروغ) [است] گوید: این [است] آن تن، جان و کالبد که با

آن به تازش تاختم پس از ایدر به کجا تازم.»

در مثالهایی که از زند بهمن یسن و بندهش نقل شد، به ترتیب اسم مصدر tāzišn (از

ماده مضارع - tāz «تاختن») برای تأکید معنی فعل tāzēnd و اسم مصدر dwārišn (از ماده

مضارع - dwār «رفتن موجودات اهریمنی») برای تأکید معنی فعل dwārīd hēm به کار
رفته‌اند.

با توجه به نمونه‌ها و شواهد مذکور از زبانهای کهن ایرانی، تردیدی باقی نمی‌ماند که

مفعول مطلق در زبان فارسی، در حقیقت از لحاظ تاریخی ادامه همین ساخت دستوری،

یعنی آوردن مشتقی از فعل جمله برای تأکید معنی آن می‌باشد که از یک سو شباهت نقش

نحوی آن با مفعول مطلق در زبان عربی و از سوی دیگر عدم آگاهی از سابقه تاریخی

کاربرد آن در زبانهای ایرانی، سبب شده است تا دستور نویسان تصور کنند که این حالت

در زبان فارسی تحت تاثیر زبان عربی پدید آمده است.

حواشی و مأخذ

۱- نیشابوری، ابوبکر محمد بن عتیق، «قصص قرآن مجید»، تصحیح یحیی مهدوی، تهران ۱۳۴۷ ص ۳۵۲.

۲- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، «تاریخ بیهقی»، تصحیح علی اکبر فیاض، مقدمه و فهرست لغت از محمدجعفر یاحقی، دانشگاه مشهد، چاپ سوم ۱۳۷۵، ص ۴۲۷.

۳- خیامپور، عبدالرسول، دستور زبان فارسی، تهران ۱۳۵۲، ص ۹۳-۹۴. قس. جعفر شعار، پژوهشی در دستور زبان فارسی، انتشارات دانشگاه تربیت معلم، تهران ۱۳۵۵ ص ۱۸۶ ح ۱.

۴- شریعت، محمدجواد، دستور زبان فارسی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۲۲.

۵- نک. اجلالی، امین پاشا، نقش نحوی جملات و عبارات عربی در زبان فارسی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۲۱، شماره ۱۲۸ و ۱۲۹، تابستان و پاییز ۱۳۶۲ ص ۷-۱۳.

6-C. Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch, Berlin 1904; H. Reichelt, Awestisches Elementarbuch, Heidelberg 1909, pp. 335-337.

پرفسور بنونیست کلماتی را که با رتولومه در اوستا Absolutive دانسته، نوعی قید به شمار آورده است، نک:

E. Benveniste, Les absolutifs avestique, MSLP, 23, 6, 1935, pp. 393-402.

۷- ژان کلنز این فعل را تصحیفی از $\gamma\bar{z}arayan$ فعل مضارع سببی در وجه التزامی سوم

شخص جمع می‌داند که تحت تاثیر $aiwiy\bar{z}ar\bar{o}m$ به این صورت درآمده است، نک:

J. Kellens, Le verbe avestique, Wiesbaden 1984, p. 114; cf. A. Panaino, Tištrya, The Avestan Hymn to Sirius, Part 1, Roma, 1990, pp. 66, 131.

به عقیده نگارنده تصحیح کلنز ضرورتی ندارد. از یک سو بافت عبارت به گونه‌ای است که نیازی به فعل سببی در جمله احساس نمی‌شود، از سوی دیگر چنان که بارتولومه یادآوری کرده است گاهی در اوستا به جای واج پایانی n واج غنه m ظاهر می‌شود؛ قس. $\bar{a}n\bar{h}am$ در یسن ۶۰، بند ۱۱ که کتابتی است به جای $\bar{a}n\bar{h}an$ (فعل التزامی

سوم شخص جمع). این تحول در ماده‌های اسمی هم مشاهده می‌شود؛ قس. *ašāum* (>*ašāvōm*) حالت ندایی مفرد که معادلش در زبان سنسکریت به صورت *rtāvan* به کار رفته است؛ نک:

C. Bartholomae, *Vorgeschichte der Iranischen Sprachen, Awestasprache und Altpersisch, in Grundriss der Iranischen Philologie, Strassburg 1895-1901, B. I., SS. 179 (§303.7), 201 (§339); cf. A. V. W. Jackson, An Avesta Grammar, Stuttgart, 1892, p. 59 (§193).*

۸- درباره معنی *hubθrōtā bar* برخی از محققان اوستا تعبیر دیگری ارائه کرده‌اند، نک:

I. Gershevitch, *The Avestan Hymn to Mithra, Cambridge, 1959, pp. 261-262; cf. E. Benveniste, Les Mages dans l'ancien Iran, Paris 1938, p. 22; J. Kellens, Les formules du type hubθrōtā – bar- en avestique, in commemoration Cyrus, Acta Iranica, vol. 3, Belgium 1974, pp. 133-147.*

۹- نیز نک: یشت ۱۰، بند ۶۸، یشت ۱۴، بند ۵۴؛ وندیداد، فرگرد ۵ بند ۳ به بعد.

10-E. Benveniste, *Les Mages dans l'ancien Iran, Paris 1938, p. 22.*

۱۱- قس. زند بهمن یسن، تصحیح متن، آوانویسی، برگردان فارسی و یادداشتها از

محمدتقی راشد محصل، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۳ و ۶۸؛

C. J. Bruner, *A Syntax of Western Middle Iranian, Caravan Books, Delmar, New York, 1977, p. 124.*

۱۲- بندهش ایرانی، دستنویس «ت. د. ۲» به کوشش دکتر ماهیار نوبی و کیخسرو

جاماسب‌آسا، شیراز ۱۳۵۷ ص ۲۰۰.